

دیگر گولش می‌زند و در شبی بسیار سرد در بیابان رهایش می‌کند و سخت بیمار می‌شود. جلیلی در این قصه مثل کسی که در حال فیلمبرداری است، مشکلاتی را که مردم از فرنگی مآبی دچارش شده بودند، به نمایش گذاشته. منتقدان معتقدند اگر در جوانی نمی‌مرد، نویسنده بسیار برجسته‌ای می‌شد.

### صادق هدایت

وسط‌های حکومت پهلوی اول اسم صادق هدایت در ایران و اروپا صدا کرد. او کوچکترین فرزند خانواده‌ای ثروتمند بود که می‌توانست با تکیه بر خانواده‌اش شغل و مقام بلند مرتبه‌ای داشته باشد ولی ترجیح داد با خاندانش "کات" کند و دنبال سر نوشت خودش برود. او در دبیرستان سن لویی تهران درس خواند و در آزمون بورسیه برنده شد و او را به بلژیک فرستادند. بعد به پاریس رفت و چهار سال را به گشت و گذار گذراند و بی پول شد. در ۱۳۰۹ که اوج حکومت رضاشاه بود، به تهران برگشت. او قبلاً متونی نوشته بود که در بلژیک و پاریس در تیراژ پایین چاپ شده بود. مثل انسان و حیوان، قطعه ناتمام مرگ، تمیز و تقریباً بی‌ایراد، فواید گیاهخواری، پروین دختر ساسان و افسانه آفرینش. صادق هدایت از کمی قبل از برگشتش به ایران قصه‌هایی نوشت که سر و صدا کردند. مثل مادلن، زنده‌به‌گور، اسیر فرانسوی، حاجی مراد، آتش پرست، داود گوزپشت، آجی خانم و مرده خورها.

هدایت زیاد در ایران نماند و به هند رفت و خود را بر برتر کرد. دوباره به ایران برگشت و با بزرگ علوی و مجتبی مینوی و مسعود فرزند گروه ربه‌ها را تشکیل دادند. گروه ربه‌ها (چهار نفره) در مقابل گروه سبعه (هفت نفره) محافظه کارها درست شده بود. البته به قول مجتبی مینوی در دومین سالگرد هدایت، "اسم ربه‌ها یک جور دهن کجی بود به ادبای سبعه که در تمام نشریات قلم می‌زدند و افراد مشخص و ثابتی بودند ولی از هفت نفر بیشتر بودند. همان طور که ما از چهار نفر بیشتر بودیم. اما آنها هزار دله بودند و ما یکدله بودیم... ما با تعصب و خرافات می‌جنگیدیم و برای تحصیل آزادی کوشش می‌کردیم. و مرکز دایره ما صادق هدایت بود..." به زودی تعداد ادیبان ربه‌ها زیاد شد و هنرمندان و شاعران و ادیبان نامدار به حلقه او پیوستند.

در همین دوره بود که کارنامه اردشیر پاکان و شکند گمانیک و پچار را به فارسی ترجمه کرد. وقتی که هدایت در هند بود، دلش می‌خواست دکانی بخرد و همانجا بماند ولی او که از خاندانی دولتمند بود، پول نداشت که سرمایه کند ناچار به ایران برگشت. در پاریس هم که بود، کلی بدهی بالا آورده بود و برای یک نخ سیگار هم پول نداشت. او مایل نبود از خانواده‌اش کمک بخواهد. مدتی بعد گروه ربه‌ها هم از هم پاشید و اعضای اصلی به این طرف

آن طرف رفتند و هدایت تنها ماند. اوضاع سیاسی ایران در سالهای ۲۶ و ۲۷ روحیه هدایت را خرابتر کرد. او در نامه‌ای به جمالزاده گفت: "زیاد خسته و به همه چیز بی‌علاقه هستم. فقط روزها را می‌گذرانم و هر شب بعد از صرف اشر به مفصل خودم را به خاک

می‌سپارم و یک اخ و تف هم روی قبرم می‌اندازم. اما معجزه دیگرم آن است که صبح باز بلند می‌شوم و راه می‌روم... میان محیط زندگی و مخلفات دیگرمان ورطه وحشتناکی تولید شده که حرف همدیگر را نمی‌فهمیم... اصل مطلب اینجاست که نکبت و خستگی و بی‌زاری سر تا پایم را گرفته... همه چیز بن‌بست است و راه‌گریزی هم نیست." در این نامه می‌بینیم که رگه‌های خودکشی دارند پر خون می‌شوند.

بزرگ علوی درباره او گفته: "در وجود هدایت همیشه از جوانی تا روزی که مرگ او را ربود، دو نیرو در ستیز بودند: مرگ و زندگی. تسلط مرگ بر هدایت با تمایل او به زندگی همیشه با اوضاع میهن ما ارتباط داشته. هر وقت هدایت جنبش و حرکتی می‌دید، شوق زندگی او را سر شور می‌آورد و هر وقت نیروهای اهریمنی بر کشور تسلط می‌یافت، او به آستانه مرگ پناه می‌برد."

دخالتهای امپریالیست‌های بیگانه در کارهای داخلی ایران در روحیه صادق هدایت اثر بدی گذاشت و شکست سیاسی و سانسور در عرصه‌های هنر و آزادی بیان و منزوی شدن ادیبان و سیاسی‌ها او را

افسرده کرد. البته همان طور که بزرگ علوی گفته، از جوانی بین مرگ و زندگی گرفتار بوده و در برخی از قصه‌هایش انواع خودکشی و مرگ را بیان کرده و نشان می‌دهد زیاد به مرگ فکر می‌کرده. جمالزاده در یکی از قصه‌هایش به اسم دارالمجانین، از یکی از دیوانه‌های یک دارالمجانین حرف می‌زند که به راحتی می‌شود فهمید منظورش صادق هدایت است. او در آن قصه از باغ دیوانه‌خانه مقداری قارچ زهری جمع می‌کند و به نگهبان آنجا پول می‌دهد تا برایش الکل بخرد بعد قارچها را کباب می‌کند و می‌خورد و مسموم می‌شود.

صادق هدایت در قصه‌هایش مخصوصاً در بوف کور سبک جدیدی خلق کرد که غیر از متفکران ایرانی، اهل فن اروپایی را هم تحت تأثیر قرار داد. از بین نویسندگان ایرانی کسی را نداریم که توانسته باشد در آن سبک بنویسد و بتواند غیر از قصه، فلسفه‌ای مهم و انسانی را هم بیان کرده باشد. سبک هدایت در دانشگاه‌های اروپایی تدریس شد و پیروان و مقلدان پیدا کرد. یکی از رمانهای معتبر



صادق هدایت



بزرگ علوی

جهان که نوشته مارکز است و صد سال تنهایی نام دارد، ادامه سبک هدایت است که مارکز آن را به کمال رساند. صادق هدایت دارای استعداد استعدادیابی هم بود و روی هر کس انگشت گذاشت و گفت تو کسی خواهی شد، کسی شد. یکی از آنها والت دیسنی است که هدایت به او گفت در جهان ادبیات کودکان شهرتی جهانی پیدا خواهی کرد.

صادق هدایت صاحب ذوقی بی‌بدیل بود که سیاستهای پهلوی نتوانستند برایش آرامشی ایجاد کنند تا قصه نویسی ایران را جهانی کند. او در دوازدهم آذر ۱۳۲۹ به بهانه معالجه از ایران به پاریس رفت. پول کمی همراهش بود که با فروش کتابهایش به دست آورده بود. می‌خواست در اروپا آرامش خود را باز یابد و به خلق اثر جدیدی مشغول شود. سه ماه بعد به برادرش نوشت فعلاً اوضاع خوب نیست و شرایط برای ایرانیان دشوار است و شاید به سوئیس بروم. اما نرفت و روز دوشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۳۰ در پاریس به حمام پانسیون رفت. چند صفحه از دستنویس‌هایش را آورد و یک بار دیگر آنها را خواند. بعد همه را سوزاند. لباس تمیزی پوشید، صورتش را اصلاح کرد و موهایش را شانه زد و روغن مالید بعد شیر گاز را باز کرد و تمام شد.

از برادرش نقل است وقتی که هدایت بچه بود، روزنامه کوچکی درست کرد. اسمش ندای اموات بود. آرم روزنامه را که خودش نقاشی کرده بود، تصویر وحشتناکی از عزرائیل بود. او در اردیبهشت ۱۳۰۷ خودش را غرق کرد ولی نجات یافت. چند بار خودکشی کرد و زنده ماند. در داستان زنده به گور نوشته "کسی تصمیم به خودکشی نمی‌گیرد. خودکشی با بعضی‌ها هست و نمی‌تواند از دستش بگریزد." جمالزاده که دوست هدایت بود، او را دیوانه می‌دانست [به کتاب دارالمجانین رجوع کنید] اما به گفته دکتر آرن پور، صادق هدایت نه دیوانه بود نه نامزد مرگ. او بیشتر از مردم عادی ارزش زندگی را می‌دانست. هدایت از زندگی خودش بدش نمی‌آمد؛ این زندگی دیگران است که همواره بی‌زاری هدایت را برمی‌انگیخت. اگر رها شدن از زندگی را بتوان انگیزه خودکشی هدایت دانست، باید پذیرفت که هدایت از زندگی دیگران خسته شده بود نه از زندگی خودش! مرگ هدایت دلیل ناتوانی او نیست بلکه این انتحار آخرش اعتراض و فریاد و عدم انقیاد و تسلیم نشدن او و افرادی بود که دیگر نمی‌توانستند زنده به گوری خود و هم‌نوعان خود را در یک محیط بی‌در و دروازه به چشم ببینند. "پاستور والری رادوی منتقد هم او را قهرمانی دانسته که دنبال سرزمینی است که از جمال و لطف و زیبایی سرشار است.

ادامه دارد